

اطلاعیه

پیرامون جنبه دمکراتیک ملی

همواره معنقد بوده ایم، و این اعتقاد از اصول اساسی ایدئولوژیک ما بوده است که تنها تحت شرایط دموکراتیک است که شکوفائی انسان میسر است. این اعتقاد در جنبش سوسیالیستی فـرن نوزدهم و حتی در میان طلابه داران فرانسویس چنان مسلم و بدیهی بود که محدود بودن آن در جوامع سرمایه داری سزکترین حربه را بدست سوسیالیستها برای غیر انسانی خواندن روابط سرمایه داری میداد. سوسیالیستها نشان میدادند که دموکراسی بورژوازی ناکافی است، ناقص است، ریاکارانه است و غیره، و نیز نشان میدادند که بورژوازی بمجرد آنکه باین نتیجه برسد که همس میزان دموکراسی هم محل کارش است دراز میان برداشتن آن لحظه ای درنگ نمیکنند. تاریخ بویژه هر آری در بورژوازی به دیکناتورری عربی را نشان داده است. و در این مورد تردیدی نیست، سوسیالیستها با انکست کداردن روی این خصلمت بورژوازی، بر ضرورت ابقاء و تکامل موازین دموکراسی تاکید میگردد اند. و بحق خود را سوسیال دمکرات مینامیدند. احزاب احیل طبقه کارگر تا زمانی که سه محتوای این تعریف مسخ شده تحت این نام فعالیت میکردند. اما این اصل بنیادین نیز مانند بسیاری دیگر از اصول اساسی مورد تجاوز بعدی بوروکراتها و قدرتمندانی قرار گرفت که مایل بودند با امحاء دموکراسی قدرت خود را جادوایی کنند. دیکناتورری برونلناربا که مفهومی عمیق و تاریخی دارد و بمعنای اعمال دیکناتورری طبقاتی در وجود آوردن و گسترش مسابفات تولیدی سوسیالیستی است در یک روند مسخ میندل تروریستی، مدل به زورکوتی، اسیداداری، نفی موازین دموکراتیک و سلب حقوق و آزادیهای دموکراتیک سده است و مسافان این امر بخصوص در جوامعی با فرهنگ عقب افتاده فتوالتی و نظام آسایشی چنان امسری

"طبیعی" و "درست" جلوه داده شده که کرافه نیست اگر بگوئیم شنیدن و خواندن سزهاشی در توجیه آن بیزارکننده است. هنکا میکهدر روز روشن تحت عنوان سزهاشی که یا دکارکنگره ششم کمیتننن است (کنکره ای که توجیه کر عهد مودت "سوسیالیسم" و فاشیسم بوده) مسئله آزادیهای دموکراتیک از سطن مجموعه حقوق دموکراتیک احتلاس مینود چنانکه کوئی آزادی از حمله حقوق نیست - و این نیز "جان جا میافتد که عده کتیری بدون ذکر نام وارد کشندگان آن در ایران - حزب بوده - آنرا مانند یک حقیقت اخبرا کشف شده غرغره میکنند، ضرورت بوجه اساسی و بسیار جدی کمونیستها به تاکید و تکیه بر رعایت موازین دموکراتیک صد چندان میشود. کمونیستها میتوانند و باید معلمین و مبلغین دموکراسی باشند اما هیبتا که به آموژی از احزاب "بزرگ بزرگ" بر زمین آمده سنت استبداد در جوامعی مانند ما، وضع را چنان کرده است که باید از ضرورت دموکراسی سخن گفت! در اصولی بودن آن، اساسی بودن غیر قابل صرف نظر کردن آن بحث کرد و بجه عده ای مدعی "کمونیست" فهماندکسه هر کس که بر رعایت موازین دموکراتیک اصرار ورزید "لیبرال" نیست! و اگر این لیبرالیسم است مادرا دمه سنت باید گذاران سوسیالیسم علمی مفتخر خواهیم بود که "لیبرال" باشیم و لی تروریست نباشیم. باید دید، واکسیر نمی بینیم برویم و باید بگیریم که سنت کمونیستی چه بوده است و اکنون ما چه میکنیم. ما با این اعتقاد، همواره بخشی از فعالیت خود را مسوجه مبارزه بر مسائل دموکراتیک کرده ایم. اما این اعتقاد را نیرداشته ایم و داریم که مبارزه دموکراتیک زمانی میتواند بطور اصولی تعقیب شود که در همسنگی کامل با مبارزات طبقاتی ویژه باشد. و تفسیر این کلام اینست که این مبارزات باید

در راستای منافع طبقاتی زحمتکشان جهت داده شود و اگر جز این باشد مر زمان "دموکراتیسم لیبرالی" و "دموکراتیسم انقلابی" مخدوش میشود. در چنین حالتی دموکراسی از مفهوم طبقاتی خود خالی شده و صرفاً "بصورت شکل بی محتوا درمیآید و میدانیم که شکل بی محتوا وجود ندارد و لاجرم محتوای واقعی آن فیصل اشکال محتوای فرهنگی مسلط در جامعه یعنی محتوای بورژوازی میشود. دموکراسی با در جوامع سرمایه داری، چیزی جز دموکراسی بورژوازی نیست. دموکراسی همواره جهت دارد. یا پرولتری و انقلابی است و یا بورژوازی و محافظه کارانه. پس اگر در این رابطه یک اصل ضرورت مبارزه برای دموکراسی است، اصل دیگر جهت دار بودن دموکراسی در راستای منافع زحمتکشان است. این دو بهم وابستند و قابل تفکیک نیستند. این اصول ترجمان این حقیقت اند که مبارزه برای براداشتن حاکمیت سرما به و محتواستما رو بپره کشی، از مبارزه برای حقوق و آزادیهای دموکراتیک جدا نیست. و این نه تنها در رابطه با مبارزه علیه سرما به داری جهانی - امیر - بالیسم - نیز مطرح می باشد. ما برخلاف آن کسانی که بطور مکانیکی مبارزه ضد امپریالیستی را از مبارزه دموکراتیک جدا کرده، یکی "عمده" داشته و یکی را "فرعی" تصور میکنند، و در نتیجه در عمل مبارزاتی حاضرند زیر علم غیر دموکراتیک، نرین و انحصار طلبترین کراشات سینه بزنند، اعتقاد داریم که باید نگاه داخلی امپریالیسم فقط "بورژوا لیبرالیستها" نبوده بلکه ارتجاعیون نیز اگر چه ظاهری متفاوت با دسته اول داشته و بجای کلاه، عمامه بر سر دارند، بهمان خوبی در جهت حفظ منافع و سلطه امپریالیسم کوشش میکنند. از همین رو جدا کردن مصنوعی این دو جناح از یکدیگر -

سیاسی اربکی و ناخن بدبکسری - را انحرافی بزرگ میدانیم. بر مبنای این اعتقادات بود که در ماههای پس از انقلاب رژیم حاکم دستهای خود را بیشتر و بیشتر بر کلوی نوزاد دموکراسی می فشرد کوشی روزافزون در مبارزه برای حفظ آزادیها که در جریان انقلاب توسط مردم بدست آمده بود، را واجب میسردیم تا آنجا که علی بن سدن چنگ و دندان نهادند که نتواند فاسیسم را بمنزله ابلاغ ضرورت ایجاد و تقویت یک جبهه مدافعیستی سمردیم. ما مدتها قبل از یورش فاشیستی ۲۸ مرداد ۵۸، با تحلیل از تمایل هینست خاکمه به تحمیل موازین فاشستی و با اعتقاد مسلم باین امر که شکست با پیروزی فاشیسم با اندازه زیادی وابستگی به میزان مبارزه، علیه آن دارد، و اینکه فاشیسم یک بلیه آسمانی یا حیرازیمش مقدربا رنج نیست که وقتی خود می‌ماید با بدار جلو آن فرار کرد، ضرورت اختلاف و همکاری با نیروهای دموکرات و جنب را با آ آورسیم و در عین حال اظهار داشتیم که جنب اختلافی فقط در حد یک جبهه مدافعیستی و نه جبهه رسالت دار می‌تواند مطرح باشد. ما این مسئله را قبلاً در دفتر "جنباید کرد" مفعلاً تشریح کرده و در رها بی‌نیوریک شماره ۲ (فروردین ۵۸) نیز توضیح داده بودیم.

با این دید بود که ما ایجاد جبهه دموکراسیک ملی ایران را که اختلافی از نیروهای دموکرات و جنب بودا صریح است و ضروری برای مبارزات اجتماعی اربایی کرده و خود سیز کوشش کردیم با همکاری با این جبهه - به ما به یک جبهه ضدها نیست - بختی از مبارزات خود را در دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک اربطریق این جبهه انجام دهیم. ما این مسئله را بصوح و بطور کینی در آغاز همکاری خود با جبهه مطرح کردیم و دید خود را از جبهه مدافعیست بیان داشتیم.

در اینجا لازم می بینیم برای روس سدن بکیک جبهه رسالت دار و جبهه مدافعیست، خوانندگان را به نوشته‌هایی که اشاره در ارجاع دهیم، محملاً "متذکر میسوم که در جبهه رسالت دار، سازمانهای متشکله جبهه مجبورند که از خط مسیسی استراتژیک جبهه - استراتژیک، تا آنجا که یک جبهه می‌تواند استراتژیک باشد -

تبعیت کنند زیرا چنین جبهه‌ها تسیسی متصورا "عده دار رهبری مبارزات "خلق" در امر انقلاب هستند. اما برای ما که "خلق" را توده‌ای بی شکل میدانیم و همواره اصل تشکیل صف مستقل رولنا را و همزونی بیولنا را در آرایش نیروهای طالب انقلاب را ضروری میساریم (وینا - بر این معتقد نیستیم که مفهوم جبهه و رسالت آن هرگز با دیدین حدیاد که برولنا را به مئی مورد نظر سا بر آحاد اختلاف بقیمت رویکردانی از مئی خود، کردن نهاد تشکیل و یا شرکت در جبهه رسالت دار را در جوامع سرمایه داری اساساً غلط اربایی کرده و آنرا در بهترین حالت مربوط به جوامع ماعل سرمایه داری میداند. نیم، این امر البته مغایر همکاری با نیروهای اجتماعی جولیک سرنامه متخدر از آمد است و نه با لطیع مغایر همکاری جولبرنامه های کوبا مدت، مسئله اساسی تحت در ضرورت همکاری - که امری همواره مطلوبست - نیست بلکه در نحوه همکاری و اصولی بودن است، در منحرف نشدن از مئی انقلابی بخاطر اربش و یا بهتر بگوئیم روه‌ها در نه نیروها بی است که در حرکت در راستای انقلاب نیستند. همکا می‌کند به جبهه دموکراتیک ملی پیوستیم اعتقاد داشتیم که باید کوشید تا هما نگونه که در خارج از جبهه نیوز کوشیده ایم در درون آن نیز همکاری اصولی میان نیروهای جنب وجود آید و کوشش شود که مئی جبهه هر چه بیشتر در جهت پیروی از یک سیاست دموکراتیک جنب حرکت کند. ما واقف بودیم که کرایشهای مختلف درون جبهه همکی چنین نظری ندارند ولی در عین حال اعتقاد داشتیم که برای متحقق شدن چنین برنامه‌ای باید کوشش و مبارزه کرد و تصور نمود که مبارزه مکرده می‌تواند صرفاً "طالب همزونی جنب بود. همزونی را بکسی تعارف نمیکنند، همزونی اصولی در مسیر مبارزه و با آنجا سیاست درست بدست می‌آید و ما حاضر به چنین مبارزه‌ای بودیم.

در این مسیر و انواع متعددی قرار داشت که می‌بایست رفع میند. یکی از این مشکلات وجود همجوار سازمانها و انفراد در کار در رهبری جبهه بود. ما بطحاظ تجربه در از مدت خود، سالها قبل در همان دفتر "جنباید کرد" توضیح داده بودیم که اشکالات اساسی چنین شکل تشکیلاتی چیست

و چرا با آن مخالفیم. این امر با موجب ما نییوله کردن افراد توسط سازمانها میشود، و با برعکس اگر ما بیندکی سه بر مبنای تعداد اعضاء متشکله جبهه، بلکه بر حسب سوابق و روابط باشد (که در جبهه دموکراتیک ملی چنین بود) عملاً موجب میسود که یک فرد منفر دبا اندازه یک سازمان سیاسی حق رای داشته باشد، لذا در تصمیم گیریهای مهم چند فرد می‌توانند با چند سازمان مقابله کنند. بدلیل وفوف با این ایرادات بود که ما از همان بدو همکاری، مسئله ضرورت منحصردن و یا غالب بودن ترکیب رهبری جبهه از سازمانها (در مقابل افراد) را مطرح کردیم و در این زمینه کوشش بسیار نمودیم و با لطیع با مفا و منهای نیز مواجه شدیم. مسئله مهم دیگر، ضرورت وجود یک دری عمومی در جنبش جنب برای ایجاد و یا کسرتش چنین جبهه‌ها می بود. در ابتدای کار بنظر می‌رسد که زمینه‌ای برای این تقا هم در جنبش وجود داشته باشد و سازمانها نیز از مختلف سیاسی با تشخیص این امر، اگر نه مستقیماً لافل غیر مستقیم، سه پیشردکا ر جبهه دموکراتیک کمک برسانند، اگر وجود چنین اختلافی بود جا معه، و با لاص جنبش جنب است انتظار همکاری و هماهنگی بیجان پیدا کند. ما سافا سه اما جنبش جنب ایران بقدری در ورطه سکتاریسم، و نیز بی توجهی به ضرورت مبارزه دموکراتیک، فرورفتند است که چنین انتظاری متحقق نشد. در اینجا دو عامل نقش مهم داشت. از میان سازمانهای جنب، سکتاریسم سازمان چریکهای فدائی خلق و کارشکنی‌هایی که در کار جبهه دموکراتیک کرد (وما نمونه آنها از آنرا در گذشته ذکر کرده ایم) اثر بسیار سوئی داشت. پرده برداری اخیر از دید این سازمان که منجر به دفاعان از ارتجاعیون ضد دموکرات شده است از نظر تئوریک نیز مواضع آنها را توضیح داد و اینها برای این مسئله را صرفاً "نباید ناشی از سکتاریسم سمردیلکه نفس عمده انحراف بیبشی را نیز باید تشخیص داد. عامل مهم دیگر سیاست نادرست خود جبهه دموکراتیک بود که بدنبال جلب نظر سازمان مجاهدین، بدلائل بیبشی و نیز محاسبه‌های خصوصی، با سازمانهای چپی که از نظر مجاهدین "ناخواشیند" بودند عنا دور زد و بدین طریق

هم از حمایت این سازمانها و هم از حمایت چریکها (بدلائل ذکر شده) روم با تدویر آخر کار نیز یاداش بحق خود را از سازمان مجاهدین گرفت. جبهه دموکراتیک خود در ازوای خویشتن سهم بود و طبیعی است که چنین سازمانی بجز "محبت" شخصی رهبری مجاهدین، سودی در مبارزه سیاسی نخواهد پسرد.

در این مقاله مجال بحث در بساره اشتباهات اساسی جبهه نیست. صادر مواردی این نکات را شکافته ایم و نظرات خود را که مخالف مثنی جبهه بوده است بیان کرده ایم. در اینجا صرفاً "اثاره میکنیم که دو تصمیم نادرست، در عمل بسا برضیه زنده شد. تصمیم نادرست اول در لغو راهیمائی جبهه دموکراتیک پس از بورش فاشیستی ۲۸ مرداد بود که ارباب سازمان چریکهای فدائی خلق (تهدیدیه موضع گرفتن علیه آن) موثر اما دو جبهه دموی- کرانیک از یک فرصت مناسب برای بسیج نیروهای دموکرات و شیوت حقانیت خود محروم ماند. تصمیم نادرست دوم که صرفاً یک اشتباه سیاسی نبود بلکه پایه عمیقی در بینش تصمیم گیرندگان داشت در حمایت بلا شرط از کاندیداتوری مسعود رجوی و برنامها و در انتخابات ریاست جمهوری بود. این تصمیم تحت نوهمائی صورت گرفت که امروزه وقایع خیللی قانع کننده بر آن چه ما درهما تزمان بنا نداشته بودیم، مخدوش بودن آنها را شان داد. این اشتباهات، مسائلی جزئی نبودند. یک جبهه اختلافی میتواند بایک اشتباه بزرگ ضربه غیر قابل جبرانی بخورد بزند. جبهه دموکراتیک، بیش از یک اشتباه کرد.

اما اینها همه با عامل دیگری نشدید میدند که برای ما غیر قابل تحمل بود، و آن عبارت از این بود که جبهه دموکراتیک محدودیت نقش خویش را تشخیص نمیداد و حداقل میتوانیم بگوئیم بساری از افراد تصوراتی از جبهه داشتند فراتر از یک جبهه ضد فاشیست. این تعارض بین واقعیت و تصور ذهنی از واقعیت، میتواند بسا برضیه زنده باشد. تصور بیشتر از واقعیت میتواند موجب اتخاذ برنامهائی شود که با واقعیت نمیخواند. موجب سرور سوپانایی شود که سر بر زنده به اعتبار است. و موجب بروز توقعاتی شود که

بر آورده شدنی نیست و بسا برای خود موجب ظهور مسائل جدید شود. هنگا میکه عناصری از یک جبهه ضد فاشیست تصور کنند در رهبری یک جبهه صدامپریالیست، یک جبهه خلق، یک جبهه رسالت دار هستند و یک لحظه هم قادر به درک تعارض واقعیت موجود و تمناهای ذهن خود نباشند، لاجرم به حرکات سیاسی نامناسب و نامناسی متوسل خواهند شد که همین حداقل موجود را نیز در معرض خطر قرار میدهد. واقعیت به بلندی آرزوی روان نمیکند بلکه ایمن برنده است که نا آگاه به محدودیت امکانها و خود به زمین خاکی واقعیات سقوط میکند. و سقوط چیزی سوای فرود آمدن است. این تصورات دور دراز همراه با وجود عناصر و آحاد تفکر غیر دموکراتیک حتی در ذهن پاره ای از افراد کا در رهبری جبهه موجب بروز روابطی در درون جبهه دموکراتیک شده بود که حداقل میتوان گفت در بسیاری موارد بشدت غیر دموی- کراتیک بود. و طبیعی است که اگر چنین روابطی غلبه کند- که در بسیاری موارد میکرد- جبهه دموکراتیک قادر به ارائه نمونه خوبی در امر ساز رات دموکراتیک نمیتواند باشد. و این نیز خود تناقضی است بین هدف مورد ادعا و راه مورد نظر. ما میدانیم که در قیاس با بخش اعظم نیروهای چپ، نیروهای درون جبهه و نیز روابط موجود را میتوان از جنبه دموکراتیک، معقول ارزیابی کرد ولی اولاً این حکم را در مورد همه نمیتوانا تصمیم داد، و نیز همیشه نمیتوان صادق دانست، و از آن مهمتر مطلقاً کافسی نمیتوان شمرده. روابط درونی یک سازمان دموکراتیک باید نمونه ای از دموکراسی باشد و جبهه چنین نبود و جمع بندی ما نیز چنین بود که چنین روابطی حتی به درجه حداقل قابل قبول - در شرایط فعلی در آن بوجود نخواهد آمد. ما در گذشته با این مسئله اناراسی کرده بودیم. مورد کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات جمهوری و نحوه رای و تصمیم گیری در مورد آن، نه مهمترین ولی بارزترین نمونه مخدوش بودن سیستم دموکراتیک اتخاذ تصمیم بود. در زمانی که رای گیری انجام شد و دو سازمان از چهار سازمان شرکت کننده در جبهه مخالف آن بودند ولی معهدا بعلت

اکثریت داشتن اعضاء منفرد در کادر رهبری، و نوسانهای موجود، و اتحاد روشهای غیر دموکراتیک همراه بسا مانیویلاسیون، نتیجه رای چیزی در آمد که شرح را در گذشته داده ایم. و بدتر از این، نشریه جبهه بدون کوچکترین اشاره به وجود مخالفتهای وسیع درونی مطالب را چنان منعکس کرد که کوئی مخالفتی با آن در درون جبهه وجود ندارد. چنین ادعا شد که جبهه دموکراتیک با این تصمیم رسیده است و به فی المثل اکثریت آن ("اکثریت" با تفصیلی که ذکر شد) حالب و آموزنده بود که درست همزمان با این تصمیم گیری، "حامع مدرسین قم" بدلیل عدم اتفاق آرا اظهار داشتند که با اکثریت آراء از حسن حسبی حمایت میکنند. مدرسین قم لاقول در این مورد خاص دموکراتیک ترفقا ر کرده بودند!

چنین روابطی، نه تنها از این نظر که تحمل مناسبات غیر دموکراتیک را غیر اصولی میدانم، بلکه از این نظر نیز که پذیرفتن مسئولیت سیاسی تصمیماتی که بدینگونه اتخاذ میشوند مطلقاً "غیر ممکن" میباشیم، برای ما قابل قبول نبود هنگا میکه در چند مورد سیاسی مهم بطور متوالی نظر سازمان ما با نظرات ارائه شده از طرف جبهه مغایرت داشت. با این تصمیمات که از نظر سیاسی متوجه ما نیز خواهد شد غیر قابل حمل خواهد بود. این درست است که ما در موارد اختلاف مهم، نظر خود را در نشریه خود درج کرده ایم ولی این نیز درست است که هنگا میکه متوالیا "نظر سازمان ما با نظر جبهه ای که سازمان مادر است متفاوت و مخالف باشد. این وضع قابل را ما نخواهد بود. تکرار و زدیا چنین نفاوتهائی نشان میداد که نظر دموکراتیک ما با نظر دموکراتیک اکثریت شورای جبهه دموکراتیک تفاوتها اساسی دارد و بجا نزدیکتر شدن، از هم دور تر میشود. ما طالب کرایش مواضع دموکراتیک به چپ بودیم و اکثریت چنین تمیخواست. در چنین شرایطی با در نظر گرفتن تضادهای مختلفی که در کار جبهه دموکراتیک بطور علی الاصول میدیدیم و در صفحات پیش به آنها اشاره کردیم، و با در نظر گرفتن این امر که ادا مه کار در جبهه و تصحیح مواضع

آن، با استنزام این بود که ما نمی‌روی بسیاری برای آن بگذاریم (و بنا بر این از سایر وظائف می‌رم خود با زمانیم) و بنا منجر به آن میشد که در موارد مکرر و روزه از دیاد با تناقض نظرات خود وجهه مواجه شویم و عملاً در حیطه‌ای باشیم که مشی کلی آن از مسیر قابل قبول برای ما حرکت نمکند. مضاف بر آنکه تغییر این شرایط را در آینده نزدیک نیز محتمل نمی‌دیدیم، لهدا تصمیم به خروج با زمان خود از حیطه دموکراتیک گرفتیم و این تصمیم را در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۵۸ رسماً با اطلاع جنبه رساندیم.

خروج ما نه بمنزله نفی ضرورت وجود جنبه دموکراتیک ملی و نه نفی ضرورت مبارزه دموکراتیک است. در مورد اول ما از مواضع اصولی و درست جنبه دموکراتیک در آینده دفاع خواهیم کرد و همکاری خود را نه از درون بلکه از بیرون آن در مواردی که درست و اصولی ارزیابی کنیم ادامه خواهیم داد. و اما در مورد دوم، یعنی ضرورت ادامه مبارزه دموکراتیک، ما با همان نیت گذشته به آن اعتقاد داریم، همان روابط و ضوابط را برای آن قائلیم و ادای سهم خود را از مجاری دیگر دنبال خواهیم کرد.